

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
موسسه عالی پژوهش و آموزش
تاسیس ۱۳۵۷ خورشیدی
تهران

اندیشه در باب توسعه: دیدگاه گسترده تر*

مترجم: قدرت الله معارزاده

کیث گریفین^۱ در تعیین مراحل مشخص تکامل اندیشه توسعه از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون چنین نظر داده است که سیر اندیشه‌ها مبین معرفتی هرچه غنیتر و ادراکی هرچه ژرفتر از مسائل توسعه است. مع هذا پیشرفت فکری لزوماً باید در ارتقای وضعیت انسانی انعکاس یابد.

نگاهی به دوره «چهل ساله» گذشته می‌تواند در روند اندیشه درباره مسائل اقتصادی جهان سوم، سه مرحله را نمایان سازد. البته این مراحل در بعد زمان تاریخی با هم تداخل پیدا می‌کنند و در واقعیت امر آن چنان که من خواسته‌ام نشان دهم از یکدیگر متمایز نبوده‌اند، لکن طبقه‌بندی مورد استفاده من به عنوان یک اصل سازماندهی، ممکن است مقصودی را برآورد: ارائه چشم‌اندازی از گذشته و دادن نظم و نسقی به انبوه اندیشه‌هایی که از ابتدا در این باب مطرح بوده‌اند. بگذارید مطلب را با شمردن سه مرحله مورد نظر آغاز کنیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرحله اول: دنیای قشنگ تازه، نظریه‌های والا م انسان

- پایان جنگ جهانی (دوم) در سال ۱۹۴۵:
- سرآمدن دوره امپراتوری آدر آسیا و آفریقا که استقلال هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ را می‌توان سرآغاز آن دانست؛
- تولد سازمان ملل متحد، آغاز همکاری‌های بین‌المللی برای توسعه و برنامه‌های کمک دوجانبه و چندجانبه.

* Keith Griffin. "Thinking About Development: The Longer View", Development, 1988:2/3-Journal of SID.

۱. Keith Griffin رئیس کالج مگدالن (Magdalen) دانشگاه آکسفورد است. مقاله حاضر متن سخنرانی وی در جلسه همگانی در مورد سیر تطور اندیشه در نوزدهمین کنفرانس جهانی جامعه توسعه بین‌المللی است که در ماه مارس ۱۹۸۸ در دهلی نو، هند، برگزار گردید.

2. The Brave New World of High Theory

۳. اشاره به سطره استعماری بریتانیای کبیر و سایر قدرتهای استعمارگر - م.

مرحله دوم: عصر طلایی توسعه جهانی

- رشد سریع و مداوم در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته؛
- پیوستگی تنگاتنگ اقتصاد جهانی و رشد انفجاری تجارت بین‌المللی؛
- نشر آرمانهای سوسیالیستی در جهان سوم و ظهور رژیمهای سوسیالیستی: ویتنام، کوبا، الجزایر و مهمتر از همه چین.

مرحله سوم: بیداری ناگهانی^۲

- توسعه نیامکنی و مسای در آمریکا؛
- بحران بدهی در آمریکا لاتین؛
- تبدیل شدن ایالات متحده آمریکا به کشوری بدهکار؛
- رکود جهانی و کندی تجارت بین‌المللی.

در ارتباط با هر کدام از این مراحل خوشه‌هایی از عقاید و آرای مختلف در باب توسعه وجود دارند که بر فضای بحثها و پژوهشهای آکادمیک حاکم بوده و بر سیاستها و اقدامات بخش دولتی در جهان سوم تأثیر گذاشته‌اند. این‌گونه عقاید هرگز یک‌تاز عرصه نبوده‌اند، زیرا همیشه مخالفانی داشته‌اند، لکن در مجموع دربر گیرنده روح حاکم بر زمان بوده و به نظر می‌رسد که به‌صورتی طبیعی، هموار و معمولاً "هماهنگ" از وقایع تاریخی که من برای نمایاندن ویژگیها و حتی توصیف کاریکاتوری هر کدام از مراحل به‌کار برده‌ام، نشأت گرفته باشند.

دنیای قشنگ تازه

بدین ترتیب تفکر در باب توسعه در طول مرحله اول یعنی دنیای قشنگ تازه بر شش گزاره^۳ متمرکز بود:

(۱) در فرآیند توسعه اولویت به رشد اقتصادی داده می‌شد. ممکن بود در این باره که رشد می‌باید متوازن باشد (به ترتیبی که آرتور لوئیس^۴ توصیه می‌کرد) یا غیرمتوازن (چنان که مورد نظر آلبرت هیرشمان^۵ بود) و یا در مورد ایجاد "قطبهای توسعه، بخشهای پیشتاز یا "جهش بزرگی به جلو" اختلاف آرائی بروز کند، لکن در زمینه واقعیت رکود اقتصادهای کشورهای توسعه نیافته (عنوانی که در آن زمان معمول بود) و ماهیت سنتی جوامع آنها و نیز این مطلب که در تمرین توسعه بر انگیزش رشد می‌باید هدف قرار گیرد، هم‌رأیی وجود داشت. البته امحای فقر هدف نهایی قلمداد می‌شد، اما در این خصوص که رشد بهترین شیوه تحقق این هدف است، چرا که منافع حاصل از آن خود به خود به پایینترین گروههای درآمد "فرو خواهد چکید"، چنانچه یک شخصیت مهم یعنی گونار میردال^۶ را مستثنی کنیم، توافق گسترده‌ای برقرار بود.

1. The Golden Age
3. proposition
5. Albert Hirschman

2. The Rude Awakening
4. Arthur Lewis
6. Gunnar Myrdal

(۲) عموماً " این باور رواج داشت که تشکیل سرمایه محور اصلی رشد است. بنابراین رشد سریعتر و رهایی از رکود را به افزایش نرخ پس اندازها و سطح سرمایه گذاری وابسته می دانستند.

(۳) این هدف می باید از رهگذر برنامه ریزی تحقق یابد. تجربه برنامه ریزی در اتحاد جماهیر شوروی، همانند برنامه ریزی زمان جنگ در غرب، این باور را تقویت می کرد. الگوهای برنامه ریزی متعددی به ظهور رسید که تا حدودی بر کار یان تین برگن^۱ و در هند بر اندیشه ماها لاناوبیس^۲ یا شکل های انطباق یافته ای از الگوهای ساده هارود-دومار^۳ مبتنی بودند. ضریب بازدهی سرمایه^۴ اضافی در اوج مقبولیت خود قرار داشت.

(۴) پیشبرد فرآیند صنعتی شدن هدف اصلی برنامه ریزی به شمار می رفت. کشورهای غنی صنعتی شده بودند و کشورهای فقیر عمدتاً " متکی به کشاورزی بودند. از این رو ثروتمند شدن با تقویت بخش صنعت بویژه فعالیت های معطوف به تولیدات کارخانه ای ملازمه داشت. البته همگان این منطق را نمی پذیرفتند. چراکه بخش کشاورزی نیز مطمئناً طرفدارانی داشت، لکن نظر جانبداری از صنعتی شدن در مجموع بر صحنه حاکم بود.

(۵) همچنین عموماً " چنین پنداشته می شد که کمک خارجی می تواند روند رشد را تسریع کند، به جهش مورد نظر روستو^۵ بینجامد و بدین ترتیب در کاهش فقر جهانی موثر افتد. تجربه طرح مارشال در اروپا و در پی آن نظریه های هولیس چنری^۶ مردم را به این باور سوق داده بود که نیازها تنها در تدارک کمک هایی نه چندان زیاد برای مدتی کوتاه خلاصه می شود. در این بین دولتهای جهان سوم کمک های بیشتری را مطالبه می کردند و اشخاص با حسن نیت در جهان اول نیز با حرارت و شدت جانب آنها را گرفته بودند.

(۶) و بالاخره گفتنی است که دنیای قشنگ تازه در یک مقوله، نظری بدبینانه داشت. تجربه های به دست آمده از رکود بزرگ سالهای ۱۹۳۰ بسیاری را در این مورد که حجم بازرگانی بین المللی سرعت توسعه خواهد یافت و این امر به صورت عامل محرک رشد عمل خواهد کرد، به تردید انداخته بود. راثول پریش^۷ چنین استدلال می کرد که رابطه مبادله به نحوی چاره ناپذیر به زبان کشورهای تولیدکننده اولیه خواهد چرخید. این امر تقاضا برای کمک را تقویت می کرد و همچنین کشورها را به اتخاذ سیاست های حمایتی و عموماً " پیروی از راهبردهای توسعه درون نگرانه تشویق می نمود.

عصر طلایی

در طول مرحله دوم یعنی عصر طلایی تأکید اندیشه توسعه به نحوی کاملاً " مشخص تغییر یافت و این تغییر

- | | |
|-------------------------|--|
| 1. Jan Tinbergen | 2. Mahalanobis |
| 3. Harrod-Domar | 4. incremental capital-output ratio (ICOR) |
| 5. Rostowian "take-off" | 6. Hollis Chenery |
| 7. Raul prebisch | |

را در چگونگی تبدیل نقش گزاره محوری دنیای قشنگ تازه، در بعضی موارد به اضداد خود، می‌توان به وضوح مشاهده نمود:

(۱) در حالی که زمانی رشد بالاترین اولویت فرآیند توسعه به شمار می‌رفت، اکنون آن را امری مسلم فرض می‌کردند و در حالی که روزگاری تصور بر این بود که "فروچکیدن [منافع رشد] به پایین^۱" به صورتی خودبه‌خودی تحقق خواهد یافت، اکنون وقوع آن را در اغلب موارد اساساً "منتفی تلقی می‌شد". در نتیجه کسانی که در خط مقدم فرآیند توسعه قرار داشتند، اینک مسائل اشتغال، سیاستهای معطوف به کاهش فقر به شیوه‌ای مستقیم، به‌کرد وضع توزیع درآمدها و برآوردن نیازهای اساسی انسانی را مورد توجه قرار می‌دادند. اکنون "توزیع مجدد همراه با رشد" قبول عام یافته بود.

(۲) به موازات دلمشغولی فزونی یافته با مسائل فقر و بی‌عدالتی تأکید کمتری بر تشکیل سرمایه و در مقابل تأکید بسیار بیشتری بر آنچه "سرمایه انسانی" نامیده می‌شود، یعنی آموزش و پرورش، کارآموزی، کسب مهارت و برنامه‌ریزی نیروی انسانی به‌عمل می‌آمد. برای توضیح بخش اعظم رشد اقتصادی یک "عامل پسماند"^۲ پیدا شده بود و مفهوم پسماند با دگرگونیهای فنی و تشکیل سرمایه انسانی مشخص می‌گردید.

(۳) برنامه‌ریزی متمرکز از رواج افتاد و جای خود را به اتکای بیشتر بر مکانیسم بازار سپرد. تخصیص منابع به توسط دولتها و مداخله دولت عموماً "موجد ناکارایی و در نتیجه کندی جریان توسعه تلقی می‌شد که بیش از آن که وضع را بهتر کند بر وخامت آن می‌افزاید.

(۴) تمرکز بر مسئله فقر، گاسته‌شدن از اهمیت سرمایه‌گذاری فیزیکی و فاصله‌گیری از برنامه‌ریزی متمرکز با پیدایش علاقه‌ای وافر به بخش کشاورزی و "بخش غیررسمی" در مناطق شهری همراه بود. چون اکثریت فقرا در مناطق روستایی زندگی می‌کنند و به کار کشت و زرع اشتغال دارند، دلمشغولی بیشتر با مسئله فقر طبعاً به علاقه فزونتر به امر کشاورزی منتهی شد. بخش غیررسمی و کشاورزی به آسانی از برنامه‌ریزی متمرکز تبعیت نمی‌کنند و در نتیجه تأکید جدید بر مکانیسم بازار به خوبی با اولویتهای بخشی همساز بود. برای آنکه همه چیز در این رابطه کامل شده باشد، این باور رواج یافت که چشم‌انداز رشد شتابناک در زمینه کشاورزی را می‌توان با کمک دگرگونیهای فنی و اختصاص اعتباراتی نه‌چندان زیاد به پرورش بذر و نهال بهبود بخشید. به عبارت دیگر با اجرای "انقلاب سبز" نیاز به "انقلاب سرخ" منتفی می‌شد.

(۵) تردید در مورد موثر بودن کمکهای خارجی روبه فزونی گذاشت و سرمایه‌گذاری مستقیم به توسط شرکتهای چندملیتی مورد انتقاد فراوان و نیز موشکافی دقیق قرار گرفت. گروه صاحب نفوذی از اندیشمندان در آمریکای لاتین به بررسی آثار و نتایج "وابستگی" مالی و سایر اشکال وابستگی برای جهان سوم پرداختند. در باب وابستگی نه تنها سرعت بلکه الگوی توسعه نیز مورد توجه این‌گونه صاحب‌نظران واقع شد. در این

1. trickle down

2. residual factor

رهگذر گاهی از قطع ارتباط جزئی یا حتی کامل با اقتصاد جهانی جانبداری می‌شد و بسیاری از متفکران (اما شمار کمتری از سیاستگذاران) چنین استدلال می‌کردند که اتخاذ سیاست خود اتکایی در بلندمدت بیش از هر چیز به نفع کشورهای در حال توسعه است .

(۶) تناقض مطلب ، دست کم در ظاهر امر ، این که جانبداری از قطع ارتباط و خود اتکایی دقیقاً " در زمانی صورت می‌گرفت که " بدبینی تجاری " دنیای قشنگ تازه نادرست از آب درآمده بود . در تمام طول عصر طلایی تجارت جهانی رونق یافت و از بابت نقش محرکه "بازرگانی بین‌المللی در فرآیند رشد مطمئناً " زمانی مناسبتر از این قابل تصور نبود . در واقع اقتصاددانان در جلب نظرها به منافع توسعه، برانگیخته از صادرات کوتاهی نکردند و نوشته‌های کسانی چون جاگدیش بهاگواتی^۱، یان لیتل^۲، آن کروگر^۳ و بلا بالاسا^۴ در این باب تأثیر بسزایی بر جای گذاشت . این مقارن با زمانی بود که ورود چهار "بچه‌بیر"^۵ آسیای شرقی و جنوب شرقی به صحنه جهانی اعلام می‌شد . بدبینی تجاری صحنه را خالی کرده بود و دکترین مزیت نسبی^۶ بیکه‌تاز میدان بود .

بیداری ناگهانی

سپس دوره "بیداری ناگهانی" فرارسید . درست مقارن با هنگامه "اوج عصر طلایی" مرحله "جدیدی از تفکر در باب توسعه آغاز می‌شد :

(۱) دیگر نمی‌شد رشد را امری مسلم دانست . در واقع در طول مرحله "سوم"، اقتصاد جهانی یادرحالت رکود بود ، یا به غلتیدن به ورطه "رکود تهدید می‌شد . شاخصهای زندگی در بسیاری از کشورهای جهان سوم ، بویژه در آمریکای لاتین و آفریقا ، شدیداً "اُفت کرد . توجه از رشد ، اعم از این که با توزیع مجدد [درآمدها] همراه باشد یا نه ، به تجدید ساختار اقتصادی و در کشورهای سوسیالیستی ، بویژه در چین ، به اصلاحات اقتصادی همه‌جانبه معطوف شد . عصر طلایی به سرآمده بود و اکنون مسئله ، مسئله "بقای اصلح در اوضاع دشوار بود .

(۲) در حالی که در دوره "قبل بر تشکیل سرمایه انسانی" تأکید به عمل می‌آمد ، دلمشغولی کنونی بر "منابع انسانی" با حفظ حمایت از دستاوردهای دوره "قبل از بابت رفاه و بهزیستی ، تمرکز داشت . برنامه‌های [توسعه] منابع انسانی مواردی از گونه "مراقبت‌های بهداشتی اولیه ، تغذیه عمومی و توزیع مواد غذایی ، تنظیم خانواده ، آموزشهای ابتدایی و متوسطه" همگانی و سیاستهای معطوف به کاهش تبعیضها و ایجاد فرصتهای بیشتر برای زنان را در بر می‌گرفت . بدیهی است که برنامه‌های توسعه "منابع انسانی از بعدی مثبت و توسعه‌مدار

1. Jagdish Bhagwati

2. Ian Little

3. Anne Krueger

4. Bela Balassa

۵. کره، جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور- م .

6. comparative advantage

برخوردارند، لکن در متن بیداری ناگهانی این گونه برنامه‌ها غالباً " به عنوان اقدامات تدافعی یعنی شیوه‌هایی برای به حداقل رساندن اثر کاهش درآمدهای متوسط بر زندگی فقرا، مورد توجه بودند.

(۳) بحث درباره برنامه‌ریزی در برابر مکانیسم بازار به صورتهای مختلفی مطرح می‌شد. بیشتر تعادل کلان اقتصادی در کانون مباحثات قرار داشت تا توسعه کلان اقتصادی. اساسی‌تر اینکه نقش دولت به نحو فزاینده‌ای مورد تجزیه و تحلیل واقع می‌شد و در این باب که دولت تا چه حدودی از " خودمختاری نسبی" برخوردار است و تا چه میزان ذاتاً " دست پرورده" نیروهای طبقاتی حاکم جامعه، سئوالاتی مطرح می‌گردید. سرخوردگی از دولت به عنوان دستگامی برای پیشبرد فرآیند توسعه، نه به صورت نفی برنامه‌ریزی به سود مکانیسم قیمت، بلکه در اذهان بسیاری از متفکران نوآور، در هیئت کاوشی به منظور دستیابی به امکانات عدم تمرکز بیشتر نظام دولتی، بسیج نیروهای مردمی برای توسعه و تأمین مشارکت عمومی ظاهر شد. به موازات این بیداری ناگهانی ما را به نحوی دردناک از خشونت رایج در جهان سوم آگاه ساخته و این آگاهی برانگیخته شدن علاقه به جنبشهای دهقانی، تعارضهای طبقاتی و قومی و خیزشهای انقلابی را سبب گردیده است.

(۴) تجدید ساختار از دیدگاه یک فرد، از دیدگاه فردی دیگر می‌تواند توقف فرآیند صنعتی شدن تلقی شود و این جنبه "اخیر" [از مسئله] مطمئناً تا حدودی نظرها را به خود جلب کرده است. مع هذا مطلب قابل ملاحظه آن است که بحث در باب اولویت‌های بخشی - کشاورزی در برابر صنعت - شور و حرارت پیشین را ندارد. گویی دوران شیفتگی نسبت به محصولات به سرآمده است. در سایه نفوذ عمیق نوشته‌های آمارتیا سن^۱، محور اندیشه از دلمشغولی در خصوص محصولات - کفش، کشتی، لاک مهر^۲ - به دلمشغولی در مورد استحقاقها و تواناییهای افراد و گروهها منتقل گردیده است. هنوز خیلی زود است که در مورد مداوم بودن این روند انتقال از محصولات به تواناییها مطلبی گفته شود، لکن تردیدی نیست که باب تحقیق و تفحص تازه‌ای گشوده شده که در نگاه نخست جاذبه دار به نظر می‌آید.

(۵) در قلمرو عمل، وقایع بر بحثهایی که در باب کمک و به طور کلی نقش سرمایه خارجی در توسعه در جریان بود، سبقت جستند. بسیاری از کشورهای جهان سوم نه تنها هیچ سرمایه‌ای از خارج دریافت نکردند، بلکه اجباراً " به صورت منتقل کنندگان خالص منابع به کشورهای ثروتمند درآمدند. آنچه مطلب را طنزآلودتر می‌کند این است که ایالات متحده آمریکا یعنی سرزمین غنیترین و قدرتمندترین اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفته، به صورت مقروضی خالص درآمد و سطوح بالای مصرف و هزینه‌های سنگین نظامی‌اش به پس‌اندازهایی وابسته شد که از پس‌اندازکنندگان ژاپنی و آلمانی وام گرفته می‌شود. کشورهای جهان سوم یکی پس از دیگری از بسا بت پرداخت بهره بدهیهای بازرگانی خود با دشواری مواجه گردیدند. به رغم تلاشهای طلبکاران برای دستیابی به راه‌حلهایی بر مبنای ترتیبات مورد به مورد، برای ناظران بیطرف آشکار بود که بحران بدهیها از ضعفهای پردامنه و سرتاسری نظام اقتصادی بین‌المللی حکایت دارد. اندیشه در باب توسعه یک بار دیگر تغییر جهت داد و این بار از موضوع تأثیر بخشی و حجم کمکها [ی خارجی] به ضرورت بخشودگی بدهیها و در غیر این -

صورت اجتناب ناپذیری امتناع بدهکاران از بازپرداخت بدهیهای خود، به شکلی از اشکال، و خود اتکایی، اعم از این که خوشایند ما باشد یا نه، منتقل گردید.

(۶) در پایان باید به بیداری ناگهانی در تجارت بین المللی اشاره‌ای داشته باشیم. بلافاصله بعد از تثبیت دگرباره، تفوق ذهنی دکترین مزیت نسبی، آهنگ رشد بازرگانی بین المللی تا نصف کاهش یافت و قیمت‌های مواد اولیه به سطوحی فروافتاد که در پنجاه ساله قبل از آن مشاهده نشده بود. حمایت از [محصولات] کشاورزی در اروپای غربی، امریکای شمالی و ژاپن در سطحی بالا باقی ماند و رویه‌های بازرگانی محدودکننده در ارتباط با صنایع تشدید شد. به علاوه صادرات کشورهای در حال توسعه از رهگذر موانع تجاری [برپا شده] در کشورهای غنی، به نحو فزاینده‌ای مورد تبعیض قرار گرفت. شاید اندیشه توسعه هنوز دور کاملی را تا نقطه بدبینی صادراتی دنیای قشنگ تازه نپیموده باشد، لکن شور و هیجان عصر طلایی در ارتباط با توسعه برانگیخته از صادرات امروزه بیشتر نچواگونه بیان می‌شود تا به صوت جلی.

فهمیدن و دگرگون ساختن جهان

سؤال این است که این همه اندیشیدن در باب توسعه ما را به کجا رهنمون شده است؟ نظری به گذشته ما را در برابر آن همه شور و شوق فکری صرف شده در این تلاش، کیفیت مشارکت بهترین و غنیترین اندیشمندان و انگیزه دستیابی به مقصودی والا از سوی کسانی که در رویارویی با مسائلی دشوار و مهم کوشش بسیار کردند، به اعجاب و امیدوار می‌دارد. همچنین مشاهده می‌کنیم که مسائل به تناوب پدیدار و ناپدید می‌شوند. از این امر نباید تعبیری نادرست داشته باشیم و آن را شاهدهی بر شکست، ناکامیابی، ناتوانی در دستیابی به کانون اصلی مسئله یا گواهی بر بیهودگی خود مسئله بدانیم. حرکت اندیشه‌ها در باب توسعه، دایره‌ای نبوده بلکه شکل مارپیچی بالا رونده‌ای داشته است. واقعیت آن است که پیشرفت‌هایی داشته‌ایم، دانشمان غنیتر شده و ادراکمان از مسئله ژرفای بیشتری پیدا کرده است.

البته انسان نمی‌تواند تنها به پیشرفت در سطح تعقل بسنده کند. تلاش ما همان قدر به دگرگون ساختن جهان مربوط می‌شود که به فهمیدن آن. لکن در این مورد نیز زمینه کافی برای رضایتی فروتنانه، اگر نه برای تبریک و تهنیت، وجود دارد. به رغم ترسها و وحشت‌هایی که ما را در محاصره گرفته‌اند - گرسنگی، نیازمندی، نابرابری، خشونت، اختناق - بسیاری از مردم کشورهای در حال توسعه در مقایسه با آغاز دنیای قشنگ تازه، به گونه‌ای محسوس وضع بهتری دارند. نباید فراموش کنیم که از لحاظ کیفی جهان با آنچه قبلاً "برای مثال در سال ۱۹۴۵ بود، تفاوتی بسیار پیدا کرده و در مجموع از وضعیت بسیار مطلوبتری برخوردار شده است. شاید این ادعا که پیشرفت به دست آمده حاصل روشنگریهای کسانی است که زندگی خود را وقف اندیشه در باب توسعه نموده‌اند، تا حدودی دور از احتیاط باشد؛ لکن این پندار که فعالیت‌های فکری موجب هیچ اثری نبوده و میان اندیشه و عمل و بین باورها و دگرگونیها در وضعیت انسانی جدایی کامل وجود دارد، نیز همان قدر نادرست است. در واقع بسیاری چنین استدلال کرده‌اند که در بلندمدت اندیشه‌ها توان آن را دارند که به شیوه‌ای بنیادی بر وقایع اثر بگذارند و چنانچه این منطق صحت داشته باشد، در آن صورت مطمئناً "اندیشه‌های کسانی که دشواریهای توسعه را مورد تعمق قرار داده‌اند، در بهبود وضعیت میلیونها انسان مؤثر واقع شده است. □